

بخش پنجم

فصل اول

فعاليتها و نقش ايران در سازمان کنفرانس اسلامي

فعاليتهاي ايران در سازمان کنفرانس اسلامي را مي توان به دو دوره تقسيم کرد:

۱. فعاليتهاي ايران قبل از پيروزي انقلاب اسلامي.

۲. فعاليتهاي ايران بعد از پيروزي انقلاب اسلامي.

در مورد دوره نخست فعاليتها و تحركات ايران در سازمان کنفرانس اسلامي، بايد گفت:

رژيم محمد رضا پهلوي، از بانيان اصلي تاسيس سازمان کنفرانس اسلامي بود. نطق شاه

در حضور سفرای کشورهای اسلامي در تهران، که در سوم شهريور ۱۳۴۸ ايراد شد، عامل و

موجب اصلي تاسيس «سکا» محسوب مي شود.

از آنجا که در قسمت «کليات»، به اهداف رژيم شاه در حمايت از سازمان کنفرانس

اسلامي اشاره شده است بنابر اين نيازي به يادآوري مجدد آن احساس نمي شود.

هنگامي که اساسنامه سازمان کنفرانس اسلامي در سال ۱۳۵۱ هـ ش به تصويب دولت

وقت رسيد، ايران رسماً به عضويت اين سازمان درآمد.

شاه ايران در نخستين اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامي، که به منزله سنگ بنای اين

کنفرانس تلقي مي شد، شرکت کرد و با ايراد سخنراني بار ديگر حمايت خود را از کنفرانس

اسلامي ابراز داشت و بر همکاري و تفاهم کشورهای اسلامي تاکيد کرد. در دومين نشست سران

اسلامي در لاهور پاکستان، دولت ايران در سطح وزير امور خارجه مشارکت نمود. در مورد

اجلاس وزرای امور خارجه کشورهای اسلامي، دولت پادشاهی ايران در هشت اجلاس از نه

اجلاس سازمان کنفرانس اسلامي حضور فعال داشت و تنها در اجلاس هشتم وزرای خارجه

شرکت نکرد. عدم حضور ایران در این اجلاس، ناشی از موضع‌گیری خاص سیاسی نبود. دوره دوم فعالیت‌های ایران در سازمان کنفرانس اسلامی، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران آغاز شد، با فراز و نشیب‌های زیادی مواجه شد. این وضعیت، ناشی از ماهیت اسلامی انقلاب ایران بود که بعضاً به منظور حفظ اصول و آرمان‌های اساسی خود، تاکتیک‌هایی را در مناسبات دو جانبه‌اش با کنفرانس اسلامی اتخاذ می‌نمود.

در همین راستا، جمهوری اسلامی ایران از حضور در اجلاس سوم سران دولتهای اسلامی در طائف عربستان، به دلیل حضور رئیس رژیم عراق در این اجلاس، خودداری کرد. در اجلاس چهارم سران که در کازابلانکای مراکش منعقد شد، جمهوری اسلامی ایران به دلیل عدم صلاحیت رژیم پادشاهی مراکش برای میزبانی این اجلاس و نیز به علت فقدان صلاحیت سازمان کنفرانس اسلامی در حل مسأله جنگ ایران و عراق، کنفرانس را تحریم کرد.^۱ در پنجمین اجلاس سران اسلامی نیز به دلیل حمایت دولت کویت از عراق، جمهوری اسلامی ایران از شرکت در این اجلاس خودداری کرد.^۲

بنابر این رئیس جمهوری اسلامی ایران، به استثنای اجلاس ششم سران که در کشور سنگال در سال ۱۹۹۲ برگزار شد، در هیچ یک از اجلاس‌های سران سازمان کنفرانس اسلامی پس از پیروزی انقلاب شرکت نکرده است. با مطالعه علل و عوامل انصراف ایران از شرکت در اجلاس سران کنفرانس، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد؛ عامل اصلی عدم حضور رئیس جمهور ایران تا اجلاس پنجم سران، مسأله جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و مواضع یک جانبه دولتهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی در حمایت از دولت عراق بوده است.

در اجلاس وزرای امور خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، این حساسیت

۱. وزارت امور خارجه - آرشیو اداره مجامع اسلامی، منطقه‌ای و غیرمتمعهدها.

۲. قبل از این که موضوع اعزام هیأت ایرانی به کویت منتفی شود، نمایندگی ج.ا.ا. با ارسال یادداشتی، از دبیرخانه «سکا» درخواست کرد تا موضوع بازار مشترک اسلامی (پیشنهاد رئیس جمهور اسلامی ایران) در دستور کار اجلاس سران درج شود، که موضوع مورد موافقت قرار گرفت. بولتن پنجمین اجلاس سران اداره مجامع اسلامی، منطقه‌ای و غیرمتمعهدها - وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران.

به وضوح قابل ملاحظه است.

جمهوری اسلامی ایران در دهمین اجلاس وزرای امور خارجه که در فاس مراکش برگزار گردید، شرکت نمود. این اجلاس، مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تشکیل شد و از این جهت، حضور نمایندگان حکومت جدیدالتأسیس ایران در این اجلاس، حائز اهمیت ویژه است.

جمهوری اسلامی ایران، دومین تجربه خود را به مشارکت در یازدهمین اجلاس وزرای امور خارجه سازمان کنفرانس اسلامی به نمایش گذاشت. نمایندگان جمهوری اسلامی ایران به دلیل تحرکات به موقع و حساب شده دیپلماتیک، موفق شدند که موافقت و پشتیبانی کشورهای اسلامی عضو کنفرانس را به منظور محکومیت دولت آمریکا در تجاوز نظامی علیه تمامیت ارضی ایران، جلب کنند. در همین راستا، قطعنامه‌ای در حمایت از ایران و محکومیت دولت آمریکا از سوی سازمان کنفرانس اسلامی به تصویب رسید. دستاورد این اجلاس، یک پیروزی بزرگ برای انقلاب اسلامی ایران تلقی شد که نمونه دیگر آن را با توجه به جوانب مختلف مسأله نمی‌توان در مناسبات دو جانبه ایران و سازمان کنفرانس اسلامی یافت.^۱

در دوازدهمین اجلاس وزرای خارجه سازمان کنفرانس اسلامی، که در سال ۱۹۸۱ در بغداد برگزار شد، جمهوری اسلامی ایران در اعتراض به انعقاد این اجلاس در پایتخت کشوری که اصول و اهداف منشور سازمان کنفرانس اسلامی را نادیده گرفته و علیه تمامیت ارضی آن اقدام مسلحانه و حمله نظامی کرده است، از مشارکت در آن خودداری کرد. این اقدام ایران موجب گردید تا رژیم عراق، به عنوان آغازگر جنگ معرفی شود و نتواند به اهداف از پیش تعیین شده خود در جلب حمایت دولتهای اسلامی جامعه عمل بپوشاند.

حضور فعال ایران در اجلاس‌های «سکا»، موجب گردید تا رژیم عراق نتواند مواضع خود را از طریق ارائه پیش نویس قطعنامه‌های یک جانبه پیرامون جنگ با ایران، به سازمان کنفرانس اسلامی تحمیل کند.

۱. وزارت امور خارجه - آرشیو اداره مجامع اسلامی، منطقه‌ای و غیرمتعهدها.

جمهوری اسلامی ایران در اجلاس پانزدهم وزرای امور خارجه موفق شد که طرح پیشنهادی خود در رابطه با تأسیس «کمیته نظارت بر حرکت‌های دشمن صهیونیستی» را به تصویب دولتهای عضو برساند. اگرچه این کمیته به دلیل عدم حمایت‌های مالی ایران، تاکنون فعالیت عملی خود را آغاز نکرده است. جا دارد که مسئولان ذی‌ربط وزارت امور خارجه با عنایت به اهمیت و نقش آن در مبارزه با رژیم صهیونیستی، با برنامه ریزی‌های اصولی و سیاست‌های مشخص از دست‌آوردهای سیاسی و فرهنگی این سازمان حمایت کنند.

مشارکت ایران در اجلاس شانزدهم وزرای امور خارجه سازمان در مراکش، در سطح سرپرستان ادارات بود و وزیر امور خارجه کشورمان در آن شرکت نکرد.

در مورد اجلاس هفدهم وزرای امور خارجه که در امان پایتخت اردن هاشمی برگزار شد، جمهوری اسلامی ایران، در آن شرکت کرد اما به دلیل مواضع یک جانبه کنفرانس در قبال جنگ ایران و عراق و محکومیت ایران در رابطه با فاجعه قتل عام حجاج در مکه، هیأت ایرانی در روز دوم، این اجلاس را به عنوان اعتراض ترک نمود.

بر خلاف این اجلاس، هجدهمین نشست وزرای امور خارجه کشورهای اسلامی در ریاض که در مورخه ۱۹۸۹ برگزار شد، برای جمهوری اسلامی ایران قرین موفقیت بود.

شاید بتوان این اجلاس را دومین پیروزی ایران در صحنه سازمان کنفرانس اسلامی، پس از اجلاس یازدهم وزرای امور خارجه در اسلام آباد پاکستان، به حساب آورد. در این نشست، فعالیت دیپلماتیک نمایندگان فرهنگی و سیاسی اعزامی ایران، موجب شد که نویسنده کتاب «آیات شیطانی» به عنوان مرتد شناخته شود و این موضوع، کاملاً با نقطه نظرات مسئولان بلند پایه نظام جمهوری اسلامی در خصوص محکومیت توطئه فرهنگی غرب علیه مبانی اعتقادی مسلمانان، هم سو و هماهنگ بود.

به طور کلی در خلال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نمی‌توان نقش و حضور جمهوری اسلامی در سازمان کنفرانس اسلامی را چشمگیر و فعال دانست. به نظر می‌رسد این عدم موفقیت، ناشی از دو عامل اساسی است:

۱. حمایت آشکار و پنهان برخی از جناح‌های ذی‌نفوذ در «سکا»، از مواضع رژیم عراق پیرامون جنگ تحمیلی.

۲. رفتار برخی از جناح‌های ذی‌نفوذ در «سکا»، که متناقض با اصول و اهداف منشور این سازمان بود و موجبات واکنش جمهوری اسلامی، به صورت تحریم اجلاس را فراهم می‌آورد. به عنوان نمونه می‌توان به تحریم اجلاس چهارم سران اسلامی در کازابلانکا، از سوی ایران اشاره کرد.

عدم حضور جمهوری اسلامی در سه اجلاس سوم تا پنجم، که از اجلاس‌های با اهمیت سازمان کنفرانس اسلامی محسوب می‌شد، موجب گردید تا رژیم عراق فرصت را مغتنم شمرده و با جلب حمایت دولتهای محافظه‌کار عرب که از نفوذ قابل توجهی در ارکان سازمان کنفرانس اسلامی برخوردار بودند، قطعنامه‌هایی را علیه جمهوری اسلامی ایران در خصوص جنگ تحمیلی به تصویب برساند. این روند، موجبات تعمیق شکاف روابط فیما بین ایران و سازمان کنفرانس اسلامی را فراهم می‌آورد و از طرفی به مواضع فرصت طلبانه عراق مشروعیت بخشید. عدم حضور نمایندگان جمهوری اسلامی ایران، همچنین فرصت مناسبی را برای طرح و تصویب طرح‌های سازشکارانه و مغایر با اصول و اهداف منشور سازمان کنفرانس اسلامی به وجود آورد. به عنوان نمونه، در چهارمین اجلاس سران در کازابلانکای مراکش، طرح بازگشت مصر به جرگه کشورهای اسلامی، بدون مواجه شدن با مقاومت مؤثری از سوی کشورهای پیشروی عرب و سایر کشورهای اسلامی به تصویب رسید.

برعکس، حضور فعال ایران در برخی از اجلاس‌های وزرای امور خارجه، نظیر اجلاس هجدهم وزرای خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، موفقیت‌های چشم‌گیری را برای جهان اسلام به دنبال داشت. محکومیت نویسنده کتاب آیات شیطانی از سوی کشورهای اسلامی، از ثمرات تلاش‌ها و طرح پیشنهادی جمهوری اسلامی ایران بود.

بنابر این به طور کلی می‌توان گفت؛ هرگاه جمهوری اسلامی ایران، به شکل منسجم و فعال در اجلاس وزرای امور خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی حضور یافته، این

حضور نتایج مثبت و ملموسی را به ارمغان آورده است. البته این نکته را نباید از یاد برد که ایران، به عنوان یک عضو در سازمان کنفرانس اسلامی ایفای نقش می‌کند و پیشبرد آرمانهای اسلامی ایران منوط به همکاری و مشارکت دیگر اعضای این سازمان است. اما به هر حال می‌توان امیدوار بود که حضور ایران، تا حدودی مانع از تصویب قطعنامه‌های مغایر با منشور «سکا» شده است، مضافاً اینکه ایران یکی از بنیانگذاران اصلی سازمان کنفرانس اسلامی بوده و در صورت ارزیابی صحیح از جناح‌های موجود در سازمان، می‌تواند نفوذ قابل توجهی را به دست آورد و جایگاه واقعی خود را در این سازمان بین‌المللی اسلامی باز یابد و از نفوذ به دست آمده، در جهت منافع جهان اسلام بهره‌گیرد.

دلایل توجیهی حضور جمهوری اسلامی ایران در سازمان کنفرانس اسلامی

الف) علی‌رغم عملکرد سازمان کنفرانس اسلامی در مسائل سیاسی، اقتصادی و غیره که چندان رضایت بخش و منطبق با مفاد منشور این سازمان نبوده است، ایران اسلامی می‌تواند برای آشنایی با معضلات ملل مسلمان و چاره‌جویی برای آن، در این قبیل اجلاس‌ها شرکت کرده و با مواضع انقلابی، ملت‌های مسلمان را به روشنگری و سازندگی و مبارزه با تبعیض، ظلم و استثمار ترغیب کند.

ب) جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با موضع‌گیری بر حق و جهت‌گیریهای اساسی و استفاده از این تریبون آزاد، به حمایت اصولی از فرامین و ارزش‌های اسلامی همت‌گمارد و با افشاگری‌های مدبرانه، مواضع برخی از دولتهای به اصطلاح اسلامی را در برابر پاره‌ای از مسائل مطروحه تصحیح و در این قبیل جلسات، فضایی را به وجود آورد که هیأت‌های نمایندگی دولتهای محافظه‌کار عرب و غیر عرب، در تنگنا قرار گرفته و در نتیجه از نفوذ کشورهای مرتجع عرب، به ویژه عربستان که همواره می‌کوشد نظرات خود را به سایر کشورها تحمیل نمایند، کاسته شود. ایران می‌تواند جو حاکم بر جلسات را به سوی استفاده و برخورداری از پدیده‌های واقعی و مصادیقی که بنا به ملاحظاتی در اجلاس‌ها معمول نیست، سوق دهد و در نتیجه

اهداف وسیعتر و عمده‌تر و برنامه‌های دراز مدت خود را دنبال کند.

ج) حضور ایران در این کنفرانس‌ها، مانع از تحرکات نمایندگان رژیم‌های غرب یا شرق گرا در داخل کنفرانس‌ها خواهد شد. حضور ایران در این اجلاس، مستمسک دشمنان انقلاب اسلامی که مداوم علیه جمهوری اسلامی تبلیغات می‌کنند را از آنها خواهد گرفت.

د) حضور ایران در اجلاس‌های «سکا»، مواضع اصولی دوستان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای متمدنی و پیشرو منطقه را، چه در مواقع بحث و تبادل نظر و چه به هنگام اتخاذ تصمیم در جلسات، تقویت خواهد کرد.

ه) نمایندگان جمهوری اسلامی ایران، با حضور در این قبیل جلسات و مجامع، می‌توانند از کم و کیف مسائلی که در منطقه جهان اسلام وجود دارد و در این مجامع طرح می‌گردد، آگاه شده و در قبال آنها، مواضع انقلاب اسلامی را اعلام کنند.

و) ایران می‌تواند با ایجاد ارتباط و انجام مذاکره با هیأت‌های نمایندگی کشورهای اسلامی، در چارچوب اصول سیاست خارجی خود، به تبادل نظر بپردازد و این کشورها را از نقطه نظرات خود آگاه ساخته و در خلال آن، از نقطه نظرات و جهت‌گیری‌های آنان مطلع شود.

ز) ایران به عنوان یکی از کشورهای بنیانگذار سازمان کنفرانس اسلامی، از جایگاه خاص و برجسته در این سازمان برخوردار است، بنابراین عدم شرکت فعال ایران در نشست‌های این نهاد اسلامی، در واقع به معنای از دست دادن فرصت استفاده از تریبون مناسب برای طرح مسائل جهانی اسلام و ارائه راه حل‌ها می‌باشد. بدیهی است حضور فعال ایران می‌تواند نقطه نظرات و مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال مسائل منطقه‌ای و جهانی مسلمانان در صحنه بین‌المللی را مطرح سازد.

ح) جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در گوشه‌زد کردن انحرافات سیاسی و ایدئولوژیک برخی از کشورهای عضو، نقش فعال و سازنده‌ای ایفا نموده و از این طریق تمام مانورهای سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی رژیم‌های مرتجع و فرصت طلب را خنثی سازد.

ط) مجمع فقه اسلامی به عنوان یکی از نهادهای معتبر «سکا»، که جمهوری اسلامی

ایران نقش تعیین‌کننده‌ای در تشکیل و فعالیت‌های علمی آن بر عهده دارد، با توجه به اهداف تأسیس آن، باید به طور اصولی از سوی مسئولان فرهنگی و سیاسی کشور مورد توجه قرار گیرد. این مجمع می‌تواند با تحرکات و حضور فعال نمایندگان جمهوری اسلامی ایران، به کانونی برای تحول ساختار «سکا» به سوی بازگشت ریشه‌ای و بنیادین به سوی دستورات و ارزش‌های اسلامی مبدل شود.

مضافاً این که توطئه‌های فرهنگی غرب برای بی‌هویت ساختن کشورهای اسلامی از مبانی فقهی و اصولی اسلام را خنثی کند و بالاخره این مجمع، در صورت توسعه حمایت‌های فکری و مالی قادر خواهد بود که به تقویت مذاهب اسلامی کمک شایانی کرده و از بروز و دامن زدن به اختلافات مذهبی میان کشورهای اسلامی ممانعت به عمل آورد.

نتیجه گیری

در این بخش، سازمان کنفرانس اسلامی با دو دیدگاه و به عبارت دیگر با دو زاویه دید خرد و کلان مورد ارزیابی قرار گرفته است.

در دیدگاه خرد، که گام نخست در بررسی سازمان کنفرانس اسلامی تلقی می‌گردد، این سازمان با عطف توجه به مصادیق عینی که ریشه در طرح‌های جامع و نظریه‌های بنیادین دارد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد و به عبارت روشن‌تر، کنفرانس اسلامی را از دریچه عملکردها و تصمیمات مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

در مطالعه کلان، سازمان کنفرانس اسلامی با دیدی کلی که مشتمل بر همه مسائل اساسی این سازمان اسلامی است، مورد بررسی قرار می‌گیرد و در واقع، در این بررسی نقدی از وضعیت سازمان کنفرانس اسلامی در طی ربع قرن فعالیت آن به عمل خواهد آمد و ضعف‌ها و کاستی‌های آن مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

با توجه به مقدمه فوق، مبحث نتیجه‌گیری را چنین آغاز می‌کنیم: با عطف توجه به علل و عوامل تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی و با عنایت به شرایط زمانی تأسیس این نهاد بین‌المللی اسلامی و بادر نظرگرفتن ترکیب جهان سومی اعضای این سازمان، نمی‌توان تأسیس کنفرانس اسلامی را صرفاً، زاییده یک نیاز تاریخی به منظور تحقق همبستگی جهان اسلام تلقی کرد.

در مورد علت اصلی تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی باید گفت: رژیم‌های وابسته و متعهدبه غرب نظیر رژیم عربستان، و یا رژیم مخلوع پهلوی و مراکش نقش اساسی رادر شکل

دهی و تأسیس «سکا» بر عهده داشتند. هیچ‌کدام از این رژیم‌ها، دارای سابقه روشن سیاسی نبوده و مشروعیت سیاسی آنها مورد تردید بود. به عنوان مثال، رژیم پهلوی اگرچه مناسبات دوستانه‌ای در زمینه‌های مختلف با رژیم صهیونیستی داشت اما با مستمسک قرار دادن فاجعه آتش سوزی «الاقصی»، ضمن تبرئه رژیم اسرائیل و کاهش فشارهای سیاسی بر این حکومت، تلاش گسترده‌ای را به منظور کم رنگ جلوه دادن روابط دوستانه دو رژیم، آغاز کرد. «شاه» مخلوع، با پیشگامی در تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی تحت لوای ایجاد همبستگی اسلامی بین کشورهای اسلامی، کوشش نمود تا روابط ایران را با سایر کشورهای اسلامی که در این زمان به تیرگی گراییده بود، بهبود بخشد.

بی‌دلیل نبود که رژیم‌های وابسته به غرب نظیر ایران و عربستان، طلایه‌داران تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی بودند و بیشترین تحرک دیپلماتیک را به منظور به ثمر رسانیدن آن آغاز کردند.

با مطالعه طرح‌های کلان قدرت‌های بزرگ استعماری در منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه، بهتر می‌توان تحولات سیاسی منطقه را تجزیه و تحلیل کرد. آغاز دهه هشتاد، نقطه عطفی در تاریخ استعمار نو در خاورمیانه تلقی می‌شود، در سال ۱۹۷۱ دولت کارگری انگلیس به دلیل مواجهه با بحرانهای فزاینده اقتصادی و سیاسی تصمیم گرفت که ناوگان نظامی خود را از شرق سوئز (خلیج فارس) فرا خواند، اما منطقه در شرایط خلاء قدرت باقی نماند و ایالات متحده به عنوان قدرت نوخاسته غربی، نقش فعالی را به منظور جایگزینی انگلیس در منطقه حساس و سوق‌الجیشی خلیج فارس ایفا نمود. ایالات متحده آمریکا به دلیل دور ماندن از جنگ جهانی دوم توانست با اجرای طرح «مارشال»، اروپای ویران شده را بازسازی کند و به زودی جایگزین قدرت‌های فرتوت استعماری انگلیس و فرانسه در آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه گردد. تحرکات سیاسی شوروی سابق، پس از جنگ دوم جهانی و آغاز جنگ سرد پس از این تاریخ، ایالات متحده را بیش از هر قدرت دیگری وادار به آینده‌نگری کرد. نفوذ ایدئولوژی کمونیسم در مناطق نفت خیز خاورمیانه، به عنوان خطر بالقوه

برای منافع غرب تلقی می‌شد. از این رو، ایالات متحده هدف اصلی خود را در دهه هفتاد مواجهه با نفوذ کمونیسم می‌دانست. در چنین شرایطی، سازمان کنفرانس اسلامی با مشارکت فعال رژیم‌های غرب‌گرای منطقه، پا به عرصه دیپلماسی نهاد و کشورهایی که به بلوک شوروی متمایل بودند، همانند سوریه و مصر را در انزوای سیاسی قرار داد. این گروه از کشورها، نقش اپوزیسیون را در قبال سازمان کنفرانس اسلامی ایفا می‌کردند. واکنش ایالات متحده و اتحاد شوروی سابق در قبال تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی، استراتژی دو قدرت در قبال این نهاد بین‌المللی اسلامی را نشان می‌دهد. البته نباید نقش تأثیر سایر پارامترهای ذی‌مدخل در تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی را به طور کلی نادیده گرفت و بر آنها خط بطلان کشید.

فعالیت‌های سازمان کنفرانس اسلامی از بدو تأسیس تاکنون، به دو مرحله زمانی قابل تقسیم است. این تقسیم‌بندی بر اساس تحولات درونی سازمان کنفرانس اسلامی در مورد تصمیمات و عملکردها صورت پذیرفته است:

۱. از سپتامبر سال ۱۹۶۹ تا ژانویه ۱۹۸۱.

۲. از ژانویه ۱۹۸۱ تا زمان حاضر.

در مورد مرحله اول حیات سیاسی و حقوقی سازمان کنفرانس اسلامی، که در حدود دوازده سال به طول انجامید، سازمان تلاش نمود تا مواضع خود را در چارچوب قطعنامه‌ها و توصیه‌نامه‌های سه اجلاس سران و چهارده اجلاس وزرای امور خارجه و بر اساس اصول و اهداف مندرج در منشور خود، منطبق سازد.

در این مقطع زمانی، سازمان کنفرانس اسلامی به اتخاذ مواضع اصولی در خصوص مسائل حاد منطقه، که البته چندان تعیین کننده نبود، پرداخت. به عنوان دو شاخص عمده می‌توان به تصمیمات سازمان کنفرانس اسلامی پیرامون اخراج رژیم مصر از جرگه کشورهای اسلامی عضو این سازمان در اجلاس دهم وزرای امور خارجه در شهر فاس مراکش و محکومیت دولت آمریکا به دلیل حمله نظامی این کشور به ایران در اجلاس یازدهم وزرای امور خارجه «سکا» در اسلام آباد پاکستان، اشاره کرد.

سازمان کنفرانس اسلامی در هر دو موضع‌گیری، به شکل مستقیم و غیر مستقیم مداخلات ایالات متحده در امور کشورهای اسلامی را مورد حمله قرار داد. به عبارت دیگر، نوک حمله سازمان کنفرانس اسلامی متوجه ماجراجویی سیاسی، نظامی آمریکا در منطقه بود. در بدو امر، چنین تصور می‌شود، که مقدمات تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی که به آن اشاره شد در یک راستا قرار ندارد. اما توضیح ذیل، تناقض ظاهری موجود را به راحتی حل خواهد کرد. اولاً، سازمان کنفرانس اسلامی دارای اراده مستقل از اراده کشورهای تشکیل دهنده آن است. این اراده می‌تواند به طور کامل و یا جزئی، با اراده آحاد کشورهای عضو آن سازمان مغایرت داشته باشد.

ثانیاً، از عوامل مؤثر در آغاز دو تصمیم یاد شده، نفوذ قابل ملاحظه جناح خواهان تغییر وضع موجود در داخل نهادهای سازمان کنفرانس اسلامی. به عبارت بهتر، تحرکات مؤثر و به موقع جبهه پایداری که در آن کشورهای سوریه، الجزایر، لیبی، یمن دمکراتیک و سازمان آزادی بخش فلسطین عضویت داشتند، نقش تعیین کننده‌ای در به ثمر رسیدن تصمیمات فوق‌الذکر داشت. در این برهه زمانی، صلح دو جانبه مصر و اسرائیل حتی از سوی دولت‌های محافظه کار عرب یک خیانت آشکار به آرمان اعراب تلقی می‌شد و از سوی دیگر، حمله آمریکا به ایران به معنای حمله یک کشور غیر عضو سازمان کنفرانس اسلامی به یک کشور عضو این سازمان بود که بر اساس پاراگراف ۲ در مجموعه اصول مندرج در منشور کنفرانس اسلامی، این سازمان موظف به ابراز واکنش در قبال آن بود^۱.

ثالثاً، تصمیمات متخذه سازمان کنفرانس اسلامی به دلیل ضعف ساختاری این سازمان، از ضمانت اجرایی مستحکمی - نظیر آنچه در سازمان ملل متحد به نام شورای امنیت وجود دارد - برخوردار نبود. بنابر این، تصمیمات متخذه، حتی اگر مستقل و مطابق با منشور «سکا» هم بود، در کل نمی‌توانست تأثیرات مؤثر و ملموسی را بر موازنه ناعادلانه قوا در منطقه بر جای گذارد.

۱. پاراگراف ۲ از ماده ۲ چنین اشعار می‌دارد: «احترام به تعیین سرنوشت و عدم دخالت در امور داخلی کشورهای عضو.»

با ملاحظه سه بند فوق، می‌توان دو موضع‌گیری برجسته و با اهمیت کنفرانس اسلامی علیه سیاست‌های ایالات متحده در منطقه را، روی هم رفته اقداماتی کم‌تأثیر و احتمالاً صوری تلقی کرد. در هر حال، اقدامات فوق در چارچوب منشور این سازمان بوده و تحرکی فوق‌العاده به حساب نمی‌آید.

مرحله دوم حیات حقوقی و سیاسی سازمان کنفرانس اسلامی، به منزله نقطه عطفی در تاریخ این سازمان تلقی می‌شود. مهم‌ترین مسأله این اجلاس، موضوع تجاوز نظامی رژیم عراق به جمهوری اسلامی ایران بود. اجلاس طائف به دلیل نفوذ گسترده دولتهای قدرتمند محافظه کار عرب، نتوانست به اتخاذ تصمیمات اصولی، عادلانه و منطبق با منشور پذیرفته شده سازمان کنفرانس اسلامی مبادرت کند.

این اجلاس، نه تنها رژیم عراق را به دلیل تجاوز نظامی علیه ایران و تصرف مناطق مرزی این کشور محکوم نکرد بلکه با تأکید بر استقرار آتش بس، قبل از عقب نشینی نیروهای متجاوز، در واقع به حمایت از طرف عراقی جنگ پرداخت. این انحراف آشکار سازمان کنفرانس اسلامی، به منزله نخستین گام این سازمان در جهت تخطی از اصول و اهداف مندرج در منشور «سکا» تلقی می‌شود. روند جدید و مواضع یک جانبه کنفرانس در قبال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، طی شش سال و تا هنگام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی جمهوری اسلامی ایران ادامه یافت.

مطالعه عناصر و کشورهای تشکیل دهنده «سکا»، می‌تواند ما را در حل معمای فوق یاری دهد و ریشه‌های اصلی عدم بی‌طرفی این نهاد اسلامی را آشکار سازد. تاریخچه تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی، این واقعیت را به ثبوت می‌رساند که دولتهای عربی درگیر با مسأله فلسطین، نقش تعیین کننده‌ای در تأسیس و شکل دهی استخوان بندی کنفرانس اسلامی بر عهده داشته‌اند. هم اکنون، نیمی از کشورهای عضو «سکا» را دولتهای عربی تشکیل می‌دهند که دولتهای ثروتمند منطقه، عضو اصلی سازمان کنفرانس اسلامی هستند. با عنایت به این پیشینه، علت حمایت این سازمان از مواضع دولت عراق در تجاوز نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران

آشکار می‌شود.

مطالعه مواضع کنفرانس پس از آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، این نظریه را قرین صحت می‌سازد که جناح میانه‌رو عرب، که از نفوذ قابل ملاحظه سیاسی و اقتصادی در ارکان مختلف سازمان برخوردارند به شکل مرموز و حساب شده‌ای تلاش نموده‌اند با عمده کردن خطر انقلاب اسلامی ایران برای سایر دولتهای عربی به طور اخص، و تمامی کشورهای اسلامی به شکل اعم، رژیم اسرائیل را به عنوان دشمن شماره دو معرفی کنند و از این طریق، اساسی‌ترین هدف کنفرانس اسلامی که همانا مواجهه و مقابله با توسعه طلبی رژیم صهیونیستی در قلب جهان اسلام است را به دست فراموشی بسپارند. قراین موجود که از لابلائی تصمیمات اجلاس‌های سوم تا پنجم سران و دوازدهم تا هجدهم وزرای خارجه استخراج شده است، مدعای فوق را به خوبی به اثبات می‌رساند. به عنوان مثال، در اجلاس چهارم سران در کازابلانکا کنفرانس، ضمن ابراز نگرانی از ادامه و گسترش جنگ ایران و عراق (یعنی بزرگ جلوه دادن خطر جنگ برای کشورهای اسلامی)، تصمیم کم سابقه‌ای را پیرامون یک مسأله اسلامی عربی اتخاذ کرد. این تصمیم، بازگرداندن دولت مصر به جرگه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی بود که به دلیل صلح دو جانبه‌اش با رژیم صهیونیستی، در چارچوب قرارداد کمپ دیوید از جهان اسلام رانده شده بود.

این تصمیم در شرایطی اتخاذ شد که رژیم مصر، کماکان به تعهدات خود در قبال پیمان صلح با اسرائیل پایبند بوده و بر آن اصرار می‌ورزید.

تصمیم دیگر این اجلاس، که در راستای هدف یاد شده اتخاذ شد تأیید طرح صلحی بود که از سوی فهد بن عبدالعزیز ولیعهد وقت سعودی پیشنهاد و به تصویب کنفرانس رسید. این طرح به شکل تلویحی، متضمن به رسمیت شناختن رژیم اسرائیل در داخل مرزهای امن بود. تصویب این طرح، اساسی‌ترین هدف کنفرانس اسلامی مبنی بر آزادسازی کلیه اراضی اشغالی از سلطه رژیم صهیونیستی را کان لم یکن اعلام نمود و اصلی‌ترین هدف سازمان کنفرانس اسلامی، که این سازمان برای آن تشکیل شده‌است را به زیر سؤال برد.

در اجلاس پنجم سران، که در کویت برگزار شد نیز بار دیگر سران کشورهای اسلامی ضمن حمایت از رژیم عراق به دلیل پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و سرزنش ایران به علت عدم پذیرش پیشنهاد صلح، از گسترش جنگ فیما بین دو کشور اسلامی ابراز نگرانی عمیق کرده و بر ضرورت بر پایی سریع کنفرانس بین‌المللی صلح خاورمیانه، با مشارکت کلیه طرفهای درگیر درمسأله فلسطین از جمله رژیم اسرائیل تأکید نمود.

حمایت صریح سازمان کنفرانس اسلامی از «کنفرانس بین‌المللی صلح» و «مذاکرات صلح خاورمیانه» به منزله تأیید دوباره حاکمیت نامشروع رژیم صهیونیستی بر سرزمینهای عربی و به ویژه بیت‌المقدس بود. این اقدام سران اسلامی در اجلاس کویت، سنگال و مراکش از دیدگاه حقوقی نادیده گرفتن قطعنامه‌های پیشین سازمان کنفرانس اسلامی پیرامون آزادسازی کامل سرزمینهای عربی و اشغال شده از سلطه رژیم اسرائیل بود و از طرف دیگر، مفاد منشور «سکا» را عملاً ملغی اعلام کرد.

همچنانکه ملاحظه می‌شود سازمان کنفرانس اسلامی تحت تأثیر جناح محافظه کار با نفوذ کشورهای عرب نظیر عربستان، مراکش، کویت، اردن و عراق ضمن طرح مسأله جنگ ایران و عراق و مخاطراتی که این منازعه منطقه‌ای برای امنیت منطقه‌ای و جهانی دارد، موضوعات دیگری که متضمن مشروعیت یافتن رژیم صهیونیستی در منطقه بود را به تصویب می‌رساند. این مواضع یک جانبه و غیراصولی سازمان کنفرانس اسلامی، ناشی از دو عامل اساسی بود:

۱. نفوذ قابل توجه ایالات متحده بر دولتهای محافظه کار با نفوذ عرب و القای این مطلب به آنها، که جمهوری اسلامی ایران تصمیم دارد این رژیم‌ها را در منطقه خلیج فارس سرنگون کند، فروش مقادیر فراوان سلاح‌های پیشرفته به رژیم‌های عربی حاشیه خلیج فارس در طول جنگ تحمیلی این مدعا را به خوبی به اثبات می‌رساند.^۱

۲. تغییر تدریجی موازنه قدرت در منطقه به نفع اسرائیل. در دهه هشتاد، رژیم اسرائیل به

۱. بر اساس آمار ارائه شده از سوی بولتن شماره ۲۷ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، کشورهای عربستان، امارات متحده عربی، بحرین، کویت، قطر، عمان بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ جمعاً ۹۲۳۵ میلیون دلار تجهیزات نظامی خریداری کردند. مراجعه شود به صفحه ۱۰ بولتن مذکور.

سلاحهای اتمی دست یافت. از این رو، رژیمهای عربی محافظه کار تمایلی به رویارویی با اسرائیل نداشتند و تلاش خود را به پایان درگیری و مناقشه تبلیغاتی با اسرائیل معطوف نمودند. در چنین شرایطی، دولتهای خواستار تغییر وضع موجود از یک سو و دولت جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر، قدرت مانور و ابتکار خود را در «سکا» از دست دادند.

تا آنجا که به جمهوری اسلامی ایران مربوط می‌شود، این کشور به دلیل درگیر شدن در جنگ ناخواسته و طولانی و نابرابر با رژیم جنگ افروز عراق، محور دیپلماسی خود را در قبال سازمان کنفرانس اسلامی، مسائل جنگ قرار داد.

بدین معنا که مناسبات دو جانبه ایران با سازمان کنفرانس اسلامی، به عنوان یک شخصیت حقوقی و دولتهای عضو این سازمان، بر اساس درجه و میزان بی‌طرفی آنها در قبال جنگ تحمیلی پی‌ریزی و گسترش می‌یافت.

اتخاذ این دیپلماسی موجب شد که روابط دو جانبه ایران با برخی از کشورهای ذی‌نفع عضو «سکا» نظیر عربستان، کویت، اردن و مراکش که نقش تعیین کننده‌ای در فرایند تصمیم‌گیری سازمان بر عهده داشتند به دلیل قراین مسلم حمایت آنها از طرف عراقی جنگ، رو به تیرگی نهاد و با برخی از این رژیم‌ها، همانند عربستان قطع شد^۱. این گروه از دولتهای عربی، در صحنه کنفرانس اسلامی نیز به حمایت گسترده سیاسی از مواضع غیر اصولی و توسعه طلبانه رژیم عراق پرداختند و با تصویب پیش نویس قطعنامه‌های پیشنهادی از سوی عراق پیرامون جنگ، این رژیم را مورد تأیید قرار می‌دادند. این روند موجب شد که جمهوری اسلامی ایران، بخش قابل ملاحظه و تعیین کننده‌ای از اجلاس‌های سازمان کنفرانس اسلامی را تحریم کند. فرایند این موضعگیری، افزایش قدرت مانور رژیم‌های فرصت طلب و محافظه کار عرب بود. ادامه این روند، بحران حاکم بر روابط دو جانبه ایران و سازمان کنفرانس اسلامی را تشدید نمود و در نتیجه، موقعیت رژیم عراق از نظر سیاسی و دیپلماسی تقویت شد.

۱. بر اساس جدول مندرج در بولتن شماره ۲۷ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، صفحه ۷ و ۸، دولتهای مصر، عربستان، اردن و کویت به ترتیب ۹۸۲، ۹۴، ۳۴ و ۳۶ میلیون دلار کمک تسلیحاتی به رژیم عراق اعطا نمودند.

در مقابل این نظریه، تفسیر دیگری وجود دارد که تلاش می‌کند رفتار سازمان کنفرانس اسلامی در قبال دو کشور ایران و عراق را مورد بررسی قرار دهد. نظریه جدید، بر این اساس استوار است که نیمی از کشورهای عضو «سکا» را کشورهای عرب تشکیل می‌دهند. بر اساس این نظریه، عامل قومیت عربی مبنای اصلی قضاوت در جنگ ایران و عراق قرار گرفته است. به عبارت دیگر دولتهای عرب عضو سازمان کنفرانس اسلامی، اصالتاً و خارج از ملاحظات سیاسی موجود که در نظریه پیشین به آن اشاره شد، به منظور حمایت از کشور عربی عراق در مقابل یک کشور غیر عرب (ایران)، صف آرایی کردند تا از حیثیت یک رژیم عرب حمایت کنند. ادله‌ای که ذیلاً به آن اشاره خواهد شد صحت این نظریه را با تردید مواجه خواهد ساخت.

۱. رژیم شاه، دوبار با رژیم‌های عرب منطقه خلیج فارس اصطکاک منافع پیدا کرد که در هیچکدام از آنها با عکس‌العمل جدی این دولتها مواجه نگردید.

رژیم محمد رضا پهلوی در دسامبر ۱۹۷۱، دستور اعمال حاکمیت بر جزایر سه گانه تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را صادر نمود. اگرچه بر اساس اسناد و مدارک تاریخی، این جزایر متعلق به ایران بود اما امرای شارجه و رأس‌الخیمه به تحریک انگلیس مدعی مالکیت آنها شدند. رژیم‌های تندروی عرب نظیر عراق، مصر، لیبی، سوریه به طور جدی از این ادعای بی‌اساس حمایت کردند. با توجه به این مطلب که همه دولتهای فوق‌الذکر، عضو «سکا» بودند اما هیچ کدام، تقاضای تشکیل اجلاس فوق‌العاده وزرای امور خارجه یا سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی برای بررسی مسأله را نکردند. در اجلاس عادی وزرای امور خارجه «سکا» که در ماه مارس ۱۹۷۳ در بنغازی لیبی تشکیل شد طرح دعوایی از سوی دولتهای عربی ذی‌مدخل در مورد مسئله فوق‌ارائه نگردید و به طور کلی این موضوع مسکوت گذاشته شد.

۲. قرینه تاریخی دیگر که تأثیر قومیت عربی را به عنوان متغیر مستقل در تعیین خط مشی «سکا» به زیر سؤال برد، مسأله اعزام نیروهای مسلح ارتش ایران به منظور سرکوب شورشیان چپ‌گرای «ظفار» در عمان بود.

شاه ایران در راستای تعقیب سیاست ژاندارمی منطقه، به دنبال تقاضای «سلطان قابوس» پادشاه عمان، در سال ۱۹۷۳ میلادی نیروهای مسلح کشور را برای نجات رژیم عمان از بحران شورشیان «ظفار» اعزام کرد.

این مساعدت نظامی، رژیم سلطان قابوس را از سقوط حتمی نجات داد و موقتاً شورشیان را وادار به عقب نشینی به خاک یمن جنوبی نمود.

این ماجراجویی نظامی شاه در کشور عمان، مقارن چهارمین اجلاس وزرای امور خارجه کشورهای عضو «سکا» در بنغازی لیبی انجام شد. اگرچه دو دولت یمن جنوبی و مصر، شورشیان ظفار را مورد حمایت تسلیحاتی و تبلیغاتی قرار می‌دادند اما این بار نیز هیچ یک از دولتهای عربی طرح پیش نویس را به منظور تحت فشار قرار دادن رژیم ایران، به چهارمین اجلاس وزرای خارجه سازمان کنفرانس اسلامی ارائه ندادند. از سوی دیگر، اجلاس دوم سران نیز که در فوریه ۱۹۷۴ در لاهور پاکستان منعقد شد به هیچکدام از دو اقدام نظامی شاه اشاره‌ای نداشت و در قبال آنها سکوت اختیار کرد.

در اینجا این سؤال قابل طرح است که آیا مسأله جزایر سه‌گانه و مداخله در کشور عربی عمان، از نقطه نظر دولتهای عرب عضو سازمان کنفرانس اسلامی یک مسأله عربی نبود؟ اگر جواب مثبت است به چه دلیل این قضیه، موجب تنش در جهان عرب نشد و واکنش سیاسی دولتهای عرب را به دنبال نداشت؟

به نظر می‌رسد که سکوت دولتهای عرب، ناشی از هم‌سوئی این رژیم‌ها و دولت ایران در پیروی از سیاستهای غرب در منطقه بود و این اولویت، آنها را وادار نمود که در قبال بحرانهای حاد منطقه‌ای، که در یک طرف آن منافع جهان عرب و در طرف دیگر آن ایران قرار داشت، سکوت اختیار کنند. در هر حال، این مسأله به خوبی اثبات می‌کند که حمایت دولتهای عربی از رژیم عراق در چارچوب سازمان کنفرانس اسلامی، یک حمایت مبتنی بر ارزش‌های صددرد صد قومی و عربی نبوده بلکه آنها در پی تأمین اهداف خاص خود در لوای حمایت از رژیم عراق بودند.

به عبارت دیگر، حمایت دولتهای عرب منطقه خلیج فارس از عراق گرچه در ظاهر، حمایت از یک رژیم عربی بود اما رژیم‌های محافظه کار عرب به منظور مهار انقلاب اسلامی ایران، که برای خود رسالتی جهانی قائل بود، با حمایت سیاسی در چارچوب قطعنامه‌های سازمان کنفرانس اسلامی از رژیم عراق، دو هدف را نشانه گرفتند.

اولاً - چنین وانمود کردند که به هر قیمتی از منافع اعراب حمایت خواهند کرد و رژیم عراق به عنوان جزیی از وطن عربی، در این زمینه از اولویت خاص برخوردار خواهد بود. ثانیاً - با عمده کردن خطر ایران که متأثر از سیاستهای دیکته شده غرب بود، این کشور را، کشوری جنگ طلب معرفی کردند. و تلاش گسترده و مرموزی را به منظور تصویب طرح‌های سازشکارانه که سابقاً به آنها اشاره شد، سامان دادند.

۳. تهاجم نظامی ارتش عراق به کویت در ۱۱ مرداد ماه ۱۳۶۹ و تصرف کامل این کشور از سوی قوای مهاجم و مقارن بودن این تهاجم با نوزدهمین اجلاس وزرای امور خارجه «سکا» در قاهره، مؤید این مدعا است که رژیم عراق قصد داشت بار دیگر سناریوی تهاجم نظامی خود علیه جمهوری اسلامی را این بار در مورد یک کشور کوچک و عرب همسایه به مورد اجرا گذارد. صدام حسین که با حضور در سومین اجلاس سران کشورهای اسلامی در طائف عربستان، یعنی حدود ۳ ماه پس از تجاوز به تمامیت ارضی یک کشور مسلمان و عضو «سکا»، از حمایت این اجلاس برخوردار شد، این بار بخت سیاسی خود را در مورد یک کشور عرب که در طول جنگ از حمایت‌های سخاوتمندانه شیوخ حاکم بر آن بهره کافی برده بود، آزمود. علی رغم انتظار رئیس جمهوری عراق، وزرای خارجه شرکت کننده در نوزدهمین اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی در یک اقدام بی سابقه، تهاجم نظامی عراق علیه کویت را محکوم کردند و بیانیه پیشنهادی نماینده کویت در محکومیت رژیم عراق را با اکثریت قاطع آرا به تصویب رساندند. در همین راستا، ششمین اجلاس سران کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، یک بار دیگر عراق را به دلیل تهاجم نظامی و اشغال کویت محکوم کرد. بنابر این می توان چنین نتیجه گیری کرد که تعصبات قومی، اگرچه به عنوان یک متغیر وابسته دارای تأثیرات محدودی بر روند تصمیم گیری سازمان

است، اما نقش اصلی را در تصمیمات مهم و تعیین‌کننده کنفرانس اسلامی ندارد. آنچه عملکرد سازمان کنفرانس اسلامی را در ماجراجویی نظامی رژیم عراق در قبال دو کشور همسایه خود، یعنی جمهوری اسلامی ایران و کویت متمایز می‌سازد، نتایج مترتب به نقش نظامی عراق در تحکیم یا تزلزل موازنه منطقه‌ای و ترکیب قوا برله یا علیه منافع حیاتی غربی و به طور اخص آمریکاست.

به عبارت دیگر، تهاجم نظامی عراق علیه ایران، از آنجا که در راستای حفظ و تحکیم موازنه قوای منطقه‌ای غرب بود با واکنش سریع و آشکار سازمان کنفرانس اسلامی مواجه نشد. مواضع ملایم و بعضاً جانبدارانه چهارمین اجلاس فوق‌العاده وزرای امور خارجه عضو «سکا» و سومین اجلاس سران اسلامی در طائف در قبال تهاجم نظامی عراق علیه ایران، این مدعا را به اثبات می‌رساند. اما با تهاجم نظامی عراق علیه کویت، شرایط به گونه‌ای کاملاً متفاوت تغییر می‌کند، زمامداران بغداد با دست زدن به این ماجراجویی تلاش می‌کردند، با رها کردن نقش گذشته خود به عنوان متوازن‌کننده قوا و مجری سیاست حفظ وضع موجود، نقش جدیدی را که در آن عراق به عنوان برهم‌زننده وضع موجود و ایجادکننده توازن جدید منطقه‌ای در صحنه بازی ظاهر شود، بر عهده گیرد. بنابر این، در صورت ایجاد و تحقق موازنه جدید، بی‌شک منافع حیاتی مورد ادعای غرب که اصلی‌ترین آن ذخایر غنی نفت کویت و عربستان بود، در معرض تهدید جدی قرار می‌گرفت. در چنین شرایطی، عربستان یک بار دیگر نقش متوازن‌کننده قوا - که در دهه ۷۰ بر عهده داشت - را اعاده نمود و به عنوان پشتیبان وضع موجود، تلاش سازمان یافته‌ای برای مهار قدرت نظامی و به تبع آن سیاسی عراق را آغاز کرد.

این تلاش در بعد نظامی، با محور قرار گرفتن ریاض برای پذیرش نیروهای متحد چند ملیتی و فراهم آوردن شرایط مهار و سرکوب قدرت نظامی عراق شکل گرفت. در بعد سیاسی نیز عربستان، از طریق تشکیل اجلاس فوق‌العاده رهبران عرب در چارچوب اجلاس‌های وزرای امور خارجه و سران سازمان کنفرانس اسلامی، فشارهای وارده بر عراق برای صرف نظر کردن از روند تغییر وضع موجود را افزایش داد.

اما در یک تحلیل کلان از سازمان کنفرانس اسلامی باید اذعان نمود؛ اگرچه این سازمان، یک نهاد بین‌المللی بین‌قاره‌ای مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی است اما مطالعه فعالیت‌های بیست و چند ساله این سازمان، گویای این واقعیت است که کنفرانس اسلامی نتوانسته است به اهداف اساسی مندرج در منشور خود، که اهم آنها افزایش همبستگی میان کشورهای اسلامی، اتخاذ اقدامات لازم برای حمایت از صلح و آرامش بین‌المللی بر اساس عدل و آزادسازی اماکن مقدسه در سرزمین‌های اشغالی است به شکل همه‌جانبه‌ای جامه عمل بپوشاند.

با ملاحظه تفصیلی هفت اجلاس سران و بیست و دو اجلاس عادی وزرای امور خارجه و بررسی اجمالی هفت اجلاس فوق‌العاده سازمان کنفرانس اسلامی، علل این عدم موفقیت نسبی را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

الف) فقدان ابزارهای کارآمد و ساختار سازمان کنفرانس اسلامی به منظور تضمین اجرای تصمیمات متخذه در این سازمان.

«سکا» بر خلاف سازمان ملل متحد، فاقد ارگانی نظیر شورای امنیت برای تضمین مصوبات سازمان در زمینه‌های مختلف خصوصاً صلح و امنیت بین‌المللی است، البته تأسیس و گسترش دیوان بین‌المللی دادگستری اسلامی می‌تواند این ضعف ساختاری را جبران کند.

ب) بودجه هر سازمان، نقش اساسی را در اجرای طرح‌ها و تصمیمات آن نهاد بین‌المللی ایفا می‌کند. کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی به دلیل مشکلات اقتصادی، قادر به پرداخت به موقع و کامل حق‌السهم خود و تأمین بودجه سازمان کنفرانس اسلامی نیستند. این مسأله موجب شده است که بسیاری از طرح‌های مفید و سودمند در تمامی زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، فنی، اجتماعی، به حالت تعلیق درآمده و کارایی کنفرانس اسلامی را ناچیز کند.

ج) اعمال نفوذ اقتصادی برخی از دولتهای عربی نظیر عربستان، کویت، امارات متحده عربی و لیبی از طریق مشارکت فعال در بانک توسعه اسلامی، و همچنین پرداخت حق‌السهم کامل از سوی این گروه از کشورها، موجب افزایش نفوذ آنها شده است. از سوی دیگر این روند بر نحوه اعطای وام به کشورهای نیازمند و فقیر آفریقایی و آسیایی تأثیرات غیر قابل انکاری را بر

جای گذاشته است. این وضعیت، همچنین بر روند تصمیمات سیاسی و آرای این قبیل از کشورها بی‌تأثیر نبوده است.

د) جناح بندیهای موجود در «سکا» موجب شده است تا دو جناح محافظه‌کار، و خواستار تغییر وضع موجود، نیروهایشان را در جهت خشی کردن یکدیگر به کار بسته و در اجرای طرح‌های سازمان کنفرانس اسلامی از تمام توان خود بهره‌نگیرند.

ه) از آنجا که نیمی از کشورهای عضو «سکا» را دولتهای عربی تشکیل می‌دهد و این دولتها در اتحادیه عرب عضویت دارند، لذا، بر اساس ادله‌ای که در روابط دو جانبه سازمان کنفرانس اسلامی تأثیر می‌گذارد و این سازمان را متأثر از مسائل و تمایلات خاص جهان عرب می‌کند و یا در نتیجه، جریان‌ات اسلامی در آن کم‌رنگ خواهد شد.

و) اعمال نفوذ برخی از دولتهای عضو نظیر عربستان بر سازمان کنفرانس اسلامی نمونه بارز این اعمال نفوذ را می‌توان در استقرار دبیرخانه سازمان در جده، برگزاری اغلب نشستهای سران وزرای امور خارجه در خاک عربستان، نفوذ اقتصادی در بانک توسعه اسلامی و تأثیر بر روند تصمیم‌گیری سازمان کنفرانس اسلامی، که نمونه شاخص آن را می‌توان بازگشت مصر به سازمان کنفرانس اسلامی، تصویب طرح فاس و محکومیت ایران در قضیه قتل عام حجاج ایرانی و بالاخره، حمایت سیاسی کنفرانس از عراق جستجو کرد.

علاوه بر نکاتی که به عنوان جوانب منفی در سازمان کنفرانس اسلامی از آن یاد شد، جنبه‌های مثبتی در این سازمان وجود دارد که در صورت تقویت آنها، می‌توان به این نهاد بین‌المللی اسلامی برای تأمین اهداف کشورهای اسلامی امید بست.

۱. منشور سازمان کنفرانس اسلامی، دارای ارزشها و مضامین والای اسلامی است. در صورتی که این مفاد به کار بسته شود بخش قابل توجهی از نارسایی‌های این نهاد اسلامی مرتفع خواهد شد. تاکنون یکی از مشکلات اساسی این سازمان، به کار بستن همه جانبه مفاد مندرج در منشور سازمان کنفرانس اسلامی بوده است.

۲. تمامی ۵۱ عضو سازمان کنفرانس اسلامی را کشورهای جهان سومی، که دارای

مشکلات و نیازهای همگون هستند، تشکیل می‌دهند. این وضعیت، زمینه مساعدی را برای به ثمر رساندن اهداف و آرمانهای سازمان کنفرانس اسلامی فراهم می‌آورد.

۳. سازمان کنفرانس اسلامی، دارای کمیته‌ها و مؤسسات فرعی و وابسته متنوع و متعددی در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، فنی و آموزشی است که در صورت تأمین بودجه آنها، می‌تواند بسیاری از مشکلات کشورهای عضو را حل کند. به نظر می‌رسد، در صورت مشارکت کشورهای اسلامی در رفع نقایصی که در موارد یاد شده به عنوان نکات منفی ذکر شد و با تقویت موارد مثبت، که در بالا از نظر گذشت، می‌توان آینده روشنی را برای فعالیتهای سازمان کنفرانس اسلامی پیش بینی کرد.

در پایان، امید است که جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ روش‌های مدیرانه و سیاستهای مشخص و اقدامات حساب شده، با ایفای نقش مثبت و سازنده و با الهام از تعالیم نجات بخش اسلام به تدریج در حفظ و تحکیم موضع مستقل سازمان و هدایت آن در صراط مستقیم بکوشد تا بدین وسیله، با تصحیح مواضع سازمان کنفرانس اسلامی و تبدیل آن به مواضع غیر وابسته کمک مؤثری به خروج سازمان از وضع کنونی و تبدیل آن به یک نهاد بین‌المللی اسلامی و مؤثر جهانی بنماید.